



## پیغام عشق

قسمت دویست و پنجاه و سوم






با سلام

برداشتی از برنامه، ۸۵۱ و ۸۵۲

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۰۸۸


چون خرد ماند و دل با من؟ ای خواجه بهل 

ماه و خورشید که دیدست در اعضای بشر؟

اگر من فضای درون را باز کنم و به او تبدیل شوم، نه عقل جزوی ام می ماند و نه مرکز مادی ام، خواجه مرا رها کن. یعنی ای انسان من ذهنی با ذهنت راجع به خدا حرف نزن و مرا نصیحت نکن، برای این که خورشید که می درخشد و ماه که نور خورشید را منعکس می کند هر دو در من است، که این حالت در بشر یا انسان من ذهنی دیده نمی شود.

ما باید این حالت من ذهنی را از دست بدهیم تا خدا به صورت خورشید در مرکز ما بدرخشد و ما بتوانیم این درخشش را که شامل عشق و لطافت، برکت و خرد، امنیت و شادی، هدایت و قدرت زنده کنندگی ست و از ما ساطع می شود در کائنات پخش کنیم، بنابراین به جای حرف زدن و به بیراهه رفتن بهتر است فضا را باز کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۳۵

از مقامات تبّلت تا فنا 

پایه پایه تا ملاقاتِ خدا

وقتی ما مرتب فضا گشایی می کنیم داریم تبدیل می شویم و این فضای گشوده شده به ما کمک می کند، اگر فضا را بستیم و منقبض شدیم و واکنش نشان دادیم دیگر کمکی به ما نمی رسد، پس انتخاب با ماست که تصمیم بگیریم که از مرتبه های مختلف فضاگشایی بگذریم تا کاملاً فانی شویم و دیگر هیچ همانندگی در مرکز ما نماند، یعنی پایه پایه یا منزل به منزل تا ملاقاتِ خدا برویم.



باید به این موضوع توجه کنیم که ملاقاتِ خدا یا مرکز عدم و آن ثبات در ما به این زودی پیش نمی‌آید، ما نمی‌توانیم مدتی کار کنیم بعد بگوییم رسیدیم تمام شد، اگر برای ما وضعیتی پیش آمد دیدیم خشمگین شدیم و واکنش نشان دادیم، زندگی دارد می‌گوید هنوز نرسیده‌ای باید به کار کردن ادامه بدهی.

اگر از کسی رنجشی داریم و قادر نیستیم ببخشیم پس به اندازه کافی کار نکردیم.

پیغام زندگی به صورتِ وضعیت‌های چالش‌برانگیز مرتب به ما یادآوری می‌کند، به حرفِ من‌ذهنی‌ات گوش نکن و مواظب باش هنوز نرسیده‌ای.

ممکن است کسی بگوید همین که این‌ها را یاد گرفتم برای من کافی ست، ولی بدانید این من‌ذهنی در عرض چند هفته خودش را دوباره می‌بافد و حال ما را دوباره به حالتِ اول برمی‌گرداند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۱۳ و ۲۶۷۶

🌸 شکر کی روید ز املاک و نعم؟

شکر می‌روید ز بلوی و سقم

🌸 ما نمی‌خواهیم، نعمت‌ها و باغ

ما نمی‌خواهیم، اسباب و فراغ

اگر انسان من‌ذهنی را حفظ کند و در افسانه من‌ذهنی بماند، و از همه نعمت‌ها برخوردار باشد این انسان هیچ‌گاه شکرگذاری را یاد نمی‌گیرد.


شکر در انسان از بیماری‌ها و سختی‌ها می‌روید، انسانی که حس بی‌نیازی نسبت به خدا می‌کند طغیان خواهد کرد و تا جایی که سقوط کند پیش می‌رود، درست مثل اهل سبأ که می‌گفتند، ما نعمت و باغ نمی‌خواهیم، ما فراغتِ روح نمی‌خواهیم.

آیا ما مثل مردم سبأ سرکش و قدر ناشناس نیستیم؟



باید چشمِ عدم بینمان را باز کنیم ببینیم چه نعمت‌هایی داریم، که کفران می‌کنیم و شکر نمی‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۸ و ۲۶۷۹

نعمت از وی جملگی علت شود 

طعمه در بیمار کی قوت شود؟

چند خوش پیش تو آمد ای مُصر 

جمله ناخوش گشت و صاف او کدر

ما من ذهنی را نگه داشتیم و بر حسبِ همانیدگی‌ها می‌بینیم و مقاومت و قضاوت داریم، البته طرح خدا این بوده که این حالت در ما موقت باشد، ولی متاسفانه به علت ادامه این حالت نعمت‌ها در اثر این مرض همانیدگی تبدیل به بیماری می‌شود.

هر چیزی که زندگی به ما داده، مثل جوانیمان، سلامتی‌مان، هوشمان، و هر چیزی که به ما داده‌اند و ارزش دارد، در اثر مرض همانیدگی بی‌ارزش می‌شود، مثل وقتی که ما به بیمار غذای خوب می‌دهیم و به او نمی‌چسبد و در او تبدیل به قوت نمی‌شود.

مولانا می‌خواهد بگوید، ای کسی که اصرار داری من ذهنی را نگه داری چه قدر باید درد بکشی تا بفهمی که مسئول همه مشکلات خود هستی، ما خوشی‌ها و فرصت‌هایی که زندگی در اختیارمان گذاشت از دست دادیم، چه قدر می‌توانستیم در کنار هم شادی و مهربانی را تجربه کنیم ولی خوشی‌ها را تبدیل به ناخوشی کردیم، می‌توانستیم زندگی را در یکدیگر ببینیم و به هم کمک کنیم ولی نکردیم.


ما به این جهان می‌آییم و در من ذهنی به رشد خود ادامه می‌دهیم و اگر از این آموزش‌ها بی‌نصیب باشیم در همان نوجوانی طغیان می‌کنیم و به حرف کسی گوش نمی‌دهیم و من ذهنی می‌تواند همه خاصیت‌هایش را در ما به نمایش بگذارد.

ما می‌توانستیم زندگی را در فرزندانمان شناسایی کنیم و آن‌ها به زندگی ارتعاش کنند، می‌توانستیم به فرزندانمان یاد بدهیم که فضا را باز کنند و بگذارند زندگی آن‌ها را تربیت کند، می‌توانستیم به صورت قرین روی آن‌ها اثر بگذاریم،




می توانستیم از جنس عشق بشویم و نشدیم و شادی زندگی به ناخوشی و غصه تبدیل شد و انرژی و دم صاف و روشن زندگی را گرفتیم و به مانع، مسئله و دشمن و انرژی کدر درد تبدیل کردیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸۱

هر که او شد آشنا و یار تو 

شد حقیر و خوار در دیدار تو

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸۲


هر که او بیگانه باشد با تو، هم 

پیش تو او بس مه است و محترم

هر کسی می خواهد با حس بی نیازی به زندگی نزدیک شود و یار او باشد، در دیدار او خوار و حقیر می شود و بی نصیب می ماند، و نمی تواند زندگی را در خودش و موجودات دیگر شناسایی کند و چون با علت و معلول های ذهنی کار می کند بنابراین آن قوه تشخیص هم کمکی به ما نمی کند.

ما از جنس زندگی هستیم ولی در من ذهنی که یک موجود مجازی ست هر بیگانه ای یعنی هر چیز آفلی مثل فکرها و دردها و چیزهای فیزیکی که از جنس ما نیستند و ما با آنها همانیده هستیم در نظر ما بسیار با ارزش و محترم به حساب می آیند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۹۸


تو در این جوشش، چو معمار منی 

کفچلیزم زن، که بس خوش می زنی



ما این لحظه به خدا می‌گوییم، در این جوشش در ذهن و فضای یکتایی تو معمار من و پرورش دهنده من هستی، یعنی تو مرا بجوشان تا پخته شوم. جوشیدن ما معادل با درد هشیارانه‌ست، ما اگر با من ذهنی مسئله ایجاد می‌کنیم و با مسائلمان درد به وجود می‌آوریم و دردها ما را به حرکت در می‌آورد، پیغامشان این است که تو احتیاج به فضاگشایی داری. با کشیدن درد هشیارانه ما متوجه می‌شویم که بزرگ‌ترین قدرت، قدرت واهمانش است، در راه معنوی قدرت در به دست آوردن نیست، قدرت در از دست دادن است.


مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۰۰

تا که خود را در دهم در جوش، من 


تا رهی یابم در آن آغوش، من

ما در آتش عشق زندگی می‌جوشیم و پخته می‌شویم و درد هشیارانه را به جان می‌خریم تا دردهای ما شفا پیدا کند و راهی به آغوش گرم او پیدا کنیم می‌دانیم که اگر همانیدگی‌ها را نیندازیم به آن فضای امن که خانه اصلی ماست راه پیدا نمی‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۰۱ و ۴۲۰۲

زانکه انسان در غنا طاغی شود 

همچو پیل خواب بین، یاغی شود

پیل چون در خواب بیند، هند را 


پیلان را نشنود، آرد دغا

انسانی که در تصاویر ذهنی و افکار خود غرق شده و به همانیدگی‌هایش می‌بالد و حس بی‌نیازی از خدا می‌کند طغیان خواهد کرد و مانند فیلی که در خواب هندوستان را می‌بیند یاغی می‌شود. فیل اگر در حال وهوای خودش باشد دیگر از فیلبان اطاعت نمی‌کند. اگر قرار باشد ما زندگی را همین بدانیم که با ذهن می‌بینیم، در خواب ذهن می‌مانیم و پیغام زندگی را



نمی‌شنویم و خدا چاره‌ای ندارد جز این که با کندن هماندگی‌ها ما را متوجه اهمیت موضوع کند تا ما بفهمیم که خطا کرده‌ایم، همان‌طور که وقتی فیل سرکشی می‌کند فیلبان مجبور می‌شود با چماق بر سر فیل بکوبد، تا او را وادار به اطاعت کند.


مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۰۶

نور خواهی ، مُسْتَعِدِّ نور شو 

دور خواهی، خویش بین و دور شو

اگر ما نور را می‌خواهیم باید مُسْتَعِدِّ نور شویم یعنی فضا را باز کنیم و از جنس نور شویم و اگر می‌خواهیم دور تر شویم، کافی ست هشیاری جسمی را ادامه بدهیم پس در ذهن می‌مانیم.


مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۰۷

ور رهی خواهی از این سِجِنِ خَرَبِ 

سر مَکْشِ از دوست و اسجِدْ وَاَقْتَرَبْ

سِجِنِ خَرَبِ یعنی زندان ویران، یعنی افسانه من‌ذهنی. اگر ما راهی از این زندان ویران به بیرون می‌خواهیم در این لحظه باید سرکشی و حس بی‌نیازی از خدا را کنار بگذاریم و درمقابل عظمت و دانایی زندگی به سجده بیفتیم تا بتوانیم وجود او را در کنار خود احساس کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷

پس بنه بر جای هر دَمِ را عَوْضِ 

تا ز وَاَسْجُدْ وَاَقْتَرَبْ یابی غَرَضِ


هر لحظه دَمِ زندگی وارد وجود ما می‌شود، ما در مقابلش چه عوضی می‌گذاریم؟ آیا با پذیرش اتفاق این لحظه درمقابل زندگی سجده می‌کنیم و بیشتر از جنس زندگی می‌شویم؟ و با فضاگشایی به مقصود اصلی زندگی مان که زنده شدن به



بی‌نهایت و ابدیت اوست واقعیت می‌بخشیم؟ یا نه منقبض می‌شویم و واکنش نشان می‌دهیم و با بستن فضا و ایجاد درد برای خودمان و دیگران قانون جبران را زیر پا می‌گذاریم؟

تا وقتی انسان یارِ همانیدگی‌هایش باشد از قُرب یا تَقَرُّبِ زندگی محروم می‌ماند.


مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹

سَجْدَه آمد کندن خِشْتِ لَزْبِ 


موجب قُربِی که واسجُد و اقْتَرَب

وقتی ما آمدیم با چیزی همانیده شدیم این همانیدگی مثل خِشْت به ما چسبید، و ما هرچه می‌خواهیم با ستیزه و مقاومت از شر این خِشْت‌ها راحت شویم نمی‌شود. سجده کردن ما معادل با فضاگشایی و کنده شدن از خِشْت همانیدگی‌هاست که سبب قُرب یا نزدیک شدن ما به خدا می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰ و ۱۱

ز آنکه شاکر را، زیادت وعده است 

آن چنان که قُرب، مزدِ سَجْدَه است

گفت، و اَسْجُد و اقْتَرَب یزدان ما 

قُربِ جان شد سجده اَبْدانِ ما

هرانسانی که شاکر است یعنی سجده می‌کند وعده‌های زیادی به او داده می‌شود، وقتی در این لحظه چالش می‌آید فضا را باز می‌کنیم و تسلیم می‌شویم مزدِ این فضاگشایی بیشتر از جنس خدا شدن و حس وحدت و یکی شدن با اوست.





حق تعالی به ما فرمود سجده کن و به من نزدیک شو و اگر می‌خواهی مجدداً از جنس من بشوی درمقابل هر وضعیتی که من با قضا و اراده خودم برای تو به وجود می‌آورم سجده کن و بله‌ای که روز الست به من گفתי به یاد بیاور تا من چالش این وضعیت را برای تو حل کنم.

من ذهنی تسلیم و فضاگشایی را دوست ندارد من ذهنی مقاومت و قضاوت و ستیزه را دوست دارد. این بدن یا من ذهنی ما نمی‌تواند به خدا نزدیک شود، چون یک چیز قرضی و موقتی ست. ما باید مرتب به خودمان یادآوری کنیم که در این جهان من مالک هیچ چیز نیستم.

سجده من ذهنی سبب قرب جان می‌شود، ولی من ذهنی سجده نمی‌کند، ما به عنوان هشیاری این توانایی را داریم که تشخیص بدهیم که اتفاقات پیغام زندگی ست تا ما به طور مُصَمِّم هر لحظه عهدمان را تازه کنیم.


مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲

گر زیادت می‌شود، زین رو بُود 

نه از برای بوش و های و هو بُود

مولانا می‌گوید، من این همه حرف می‌زنم برای این که می‌خواهم قانون شکر و سپاس و قانون جبران را رعایت کنم، وگرنه این زیاد گفتن من، های و هوی من ذهنی نیست. من نمی‌خواهم خودنمایی کنم و برای خودم جلال و شکوه ایجاد کنم، بلکه مرکز من عدم شده و زندگی ست که از طریق من صحبت می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۲۲

تو ز من ملول گشتی که من از تو ناشتابم 

صنما چه می‌شتابی که بگشتی از شتابم

تو رئیسی و امیری دم و پند کس نگیری 



صنما چه زود سیری که ز سیریت خرابم  
 چه شود اگر بسازی نشتابی و نتازی 🌸  
 نشود دلم نمازی چو ببرد یار آبم  
 عَجَبَ آسَمَانِ چه بارد که زمین مُطِيعٌ نَبُودَ 🌸  
 تو هر آن چه پیشم آری چه کنم که بر نتابم  
 تو چو من اگر بجویی به شمار خاک یابی 🌸  
 چو تویی اگر بجویم به چراغ ها نیابم  
 نفسی وجود دارم که تو را سُجُودِ آرَم 🌸  
 که سُجُودِ توست جانا دعواتِ مُسْتَجَابِم  
 تو بگفتیم که دل را ز جهانیان فرو شو 🌸  
 دل خود چگونه شویم چو ببرد هجرت آبم

با سپاس از توجه همه عزیزان 🙏

فرزانه از همدان



با سلام و عرض ادب خدمت جناب آقای پرویز شهبازی، و تمامی عزیزان بیننده و شنونده برنامه گنج حضور:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۸

رسید وحیِ خدایی که گوش تیز کنید

که گوشِ تیز به چشمِ خدایِ بین کشدا

ای انسان آگاه، هر لحظه وحیِ خدایی، پیغامِ زندگی، به جانب تو می‌رسد؛ با دقت و با گوشِ جانت بشنو. یعنی فضا را باز کن و با مرکزِ عدم گوش کن. گوشِ تیزِ عدم به تو کمک خواهد کرد که به سوی معشوقیت هدایت شوی. عینک‌های همانیدگی‌ها را از روی چشمِ هشجاری‌ات بردار و با دیدِ خداگونگی‌ات بین و خودت را به صورت امتدادِ خدا شناسایی کن.

هر لحظه ناظر باش. این امر، لحظه‌به‌لحظه و نوبه‌نو است پس هر لحظه آگاه باش.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت‌های ۱۴۶۱ و ۱۴۶۲

پس محلِ وحیِ گردد گوشِ جان

وحی چه بود؟ گفتنی از حسِ نهان

گوشِ جان و چشمِ جان، جز این حس است

گوشِ عقل و گوشِ ظن، زین مُفلس است



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۸

به پیشِ روح نشین زان که هر نشست تو را



به خُلق و خوی و صفت‌هایِ همنشینِ گشدا

ای انسان، فضا را در اطراف اتفاقات این لحظه بگشا و پیشِ روحِ نشین. یعنی مرکزت را عدم کن و از طریقِ فضایِ خالی و عدم ببین. زیرا در هر فضاگشایی، و تسلیم، روحِ تو پیشِ خدا می‌نشیند این کار، تو را به خلق و خویِ صفت‌هایِ خدا می‌کشاند و از صفت‌هایِ من‌ذهنی در امان خواهی ماند.



مولوی دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۸

شرابِ عشقِ ابد را که ساقی‌اش روح است

بگیرد و بگشدد، وَر گشدد چنین گشدا

انسان آگاه می‌تواند با فضاگشایی‌هایِ پی‌درپی در اطراف اتفاق‌هایی که قضا، در این لحظه به وجود می‌آورد شرابِ عشقِ ابدی را از ساقی‌اش، خدا، بگیرد. یعنی در این لحظه ابدی ساکن شده و به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده شود و اگر بتواند موفق شود فضا را گشوده شده نگه دارد، تنها از این طریق می‌تواند این شرابِ مست‌کننده زندگی را بگیرد و جذب کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۳۵

زهی شراب و زهی ساغر و زهی ساقی

که جان‌ها و روان‌ها نثار باد نثار

بیا که در دل من رازهایِ پنهان است

شرابِ لعلِ بگردان و پرده‌ای مگذار



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۵۹۵



هر حریصی هست محروم ای پسر

چون حریصان تک مرو، آهسته تر

تک رفتن: دویدن، به شتاب رفتن

ای انسان، هر کسی که با حرص و ولع از چیزهای این جهانی زندگی بخواهد و با عینک‌های همانیدگی‌ها ببیند و از یک فکر هم‌هویت‌شده به فکر دیگر بپرد درواقع روی زندگی را می‌پوشاند یعنی فضا را بسته است و در نهایت از همه چیز محروم و ناکام می‌ماند؛ پس مانند حریصان شتاب مکن، آهسته تر برو و برای رسیدن به زندگی به سرعت از دردی به دردی دیگر نرو.

تمامی دردها و رنجش‌های ما توهمی هستند، پس در این دردها نمانیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۵۶

هم به درد، این درد را درمان کنم

هم به صبر، این کار را آسان کنم

عاشقی چه بود کمال تشنگی

پس بیان چشمه حیوان کنم



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۰۶

نور خواهی مستعد نور شو

دور خواهی، خویش بین و دور شو



اگر نور و روشنایی می‌خواهی، استعداد گرفتن نور را در خود پدید آور که ذاتاً در تو وجود دارد یعنی فضا را باز کن و از جنس نور خدا شو. اگر می‌خواهی از خدا دور شوی؛ من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را ببین و نگه‌دار و دور شو، زیرا من‌ذهنی تو را از خدا دور می‌کند.

مولوی، رباعی، شماره ۳۹۲

گفتند که شش جهت همه نور خداست

فریاد ز حلق خاست کآن نور کجاست

بیگانه نظر کرد به هر سو چپ و راست

گفتند دمی نظر بکن بی‌چپ و راست

والسلام

با تشکر، صبا کالانتیری



با سلام خدمت استاد عزیز و همه عزیزان همراه

در قانون اساسی من سی و سه اصل وجود دارد که امروز می‌خوام در مورد اصل اول آن توضیح دهم و اگر صلاح دانستید لطفاً این پیام را به اشتراک گذارید.

اصل اول:

فکرهایت را جدی نگیر. به طور متوسط روزانه بیش از پنجاه هزار فکر به ذهن می‌آید و می‌رود. اگر به عنوان ناظر به ذهن نگاه کنیم متوجه می‌شویم که تقریباً اکثریت آن‌ها تکراری، مربوط به گذشته و یا آینده هستند چون از ناحیه من ذهنی و مربوط به هم‌هویت شدگی‌ها هستند. رنگ‌بوی درد، غم، استرس، افسردگی، ترس و... دارند و هیجان‌های منفی بر جسم وارد می‌کند. روابطم را با اطرافیانم خراب می‌کند و حتی موجب بی‌خوابی می‌شوند.

وقتی می‌دانم که فکرها آفلند چرا به آن‌ها بچسبم، چرا با آن‌ها گفتگو کنم؟ چرا خودم را با آن‌ها درگیر کنم؟

تنها رسالت و مسئولیت من نظاره کردن آن‌هاست. فکرها را ببینم و از آن‌ها پذیرایی کنم، با فکرها بالا و پایین نروم. با فضاگشایی در مقابل فکرهای تکراری من ذهنی کم‌کم خاموش می‌شود و با خاموشی ذهن، آرامش و سکون بیشتری دارم.

با تشکر، علی از رشت



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)